

میدون و سوفیا

تحلیل شکمی!



► **پوریا عالمی**

● سلام سوفیا، من امروز یک چیزی فهمیدم که ریختم به‌هم.

–می‌خواهی مرتبت کنم؟

نه: بابا، می‌دانی چی شده؟ من یک خبر خوانده بودم که توش این کلمه‌ها بود: «دستگیری، [طبری] پرونده فساد، مجلس، نماینده، [...]». بعد دوره افتاده بودم که یک نماینده مجلس را که نزدیک به [...]، رئیس مجلس، بود به اتهام فساد دستگیر کردند. بعد از من می‌پرسیدند چطور؟ مگر نماینده‌ها مصونیت ندارند؟ بعد من توضیح می‌دادم برای فشار به [...]، آدمش را گرفتند!

–خب؟

هیچی! امروز فهمیدم، [طبری] دستگیر شده، اما نه نماینده بوده! نه ربطی به ریاست مجلس داشته، طرف معاون سابق حوزه ریاست قوه قضائیه بوده، حالا هم دستگیر شده.

–خب؟

هیچی دیگر. امروز فهمیدم اگر همه ما این‌طوری با یک گوش بشنویم و با شکم تحلیل سریع کنیم، اوضاع جهان همین‌طوری می‌شود که هست.

–خب؟

هیچی! منظورم این است که من خیلی آدم خفنی هستم که دارم خود را نقد می‌کنم.

–خب؟

بابا! من عملاً چیز کردم به خودم تا یک درس آموزنده به باقی تحلیلگران و کامنت‌گذاران بدهم!

–خب؟

همین دیگه.

–خب؟

نکاش من را دستگیر می‌کردند راحت می‌شدم.

–خب؟

پرنده آبی

کاررایگان و دیگر هیچ

● رئیس‌جمهور در جریان سفر استانی به خراسان شمالی گفت: «بعد از جنگ جهانی دوم ژاپنی‌ها گفتند دیگر روزی هشت ساعت نباید کار کنیم. جنگ شده، ویرانی شده، باید کشورمان را آباد کنیم. هشت ساعت کار می‌کنیم پول می‌گیریم، چهار ساعت، پنج ساعت هم مجانی کار می‌کنیم. باید این کار را کرد، چاره‌ای نیست. همه ما مسئولیم». این جملات در بین بسیاری از رسانه‌ها بازتاب منفی داشت. دلایل هم بسیار بود. تک‌تک کلمات این جملات باری از مسئولیت بر دوش مخاطب می‌گذاشت که در حال ل‌شدن هستند. در خراسان شمالی این سخنان نباید گفته می‌شد که دچار حس تبعیض مغرط، بی‌کاری و فقر و کمبود امکانات هستند. این سخنان باید در میان مسئولان گفته می‌شد؛ همان مسئولانی که بر سر پست‌ها نشسته‌اند؛ مسئولانی که هر روز رقمی از حقوق‌های دریافتی‌شان با صفرهای زباد منشر می‌شود. مسئولانی که حاضرند برای خرید رای و نشستن بر صندلی مجلس مبالغ زیادی خرج کنند یا وزیری که اتهام اهدای خانه برای جلوگیری از استیضاح را بر دوش دارند و مسئولانی که اکنون مدام با اتهام فساد و ویژه‌خواری روبه‌رو هستند، نه مردمی که گوششان با شنیدن اخباری درباره تجمع بازنشسته‌ها، دادگاه بانک سرمایه و صندوق بازنشستگان آموزش‌وپرورش، میلیاردهامیلیارد پولی که رفته و برگشته‌ای به نزدیکان و دوستان بدون سپرده و بازپرداخت دقیق سپرده شده، بی‌توجهی بهزیستی به کودکی که دچار مشکل و آزار و اذیت اطرافیانش است و ... پر است. از نظر مردم مسئولان نهادهای مختلف چه اجرائی چه قضائی چه قانون‌گذاران جدا نیستند. هر خطایی به‌پای همه نوشته می‌شود. سوآلی که در شبکه‌های اجتماعی از روحانی پرسیده می‌شد این بود که آیا او اصلاً نمی‌تواند دعوت به فداکاری ملی کند؟ کاربران گفتند که واقعاً بی‌اعتمادی دیده نمی‌شود؟ وقتی مردم در مواقع زلزله، سیل و ... خودشان به کمک می‌روند و علاقه‌ای به حمایت سازمان هلال‌احمر و ... ندارند؟ مردم ژاپن برای ساختن کشورشان رایگان کار می‌کردند؟ چون اعتماد داشتند! مگر نه‌اینکه مسئولان ژاپنی از بی‌ی‌گفتایی استعفا می‌دهند؟ مگر نه‌اینکه در ایران جواب هر صداقت مردم با فساد داده شده است؟ کاربران پرسیده‌اند آیا خود ایشان حاضر است که چند روز در کنار مردم سیل‌زده جنوب و شمال زندگی کند؟ یکی هم پیشنهاد داده بود حاضر است برای مسئولان چالش مترو در ساعت شش را راه بیندازد. این صدا شنیده نمی‌شود. صدای روحانی به‌عنوان رئیس‌جمهور برای چندمین‌بار است که شنیده نمی‌شود. واقعیت این است که روحانی توانسته است در مقام رئیس‌جمهور رضایت رای‌دهندگان را به خود را جلب کند یا حداقل حمایت آنها را تا پایان ریاست‌جمهوری‌اش حفظ کند. سخنان او به‌عنوان شعارها و وعده‌هایی که برای انتخاب‌شدن در ایام تبلیغات انتخاباتی می‌داد، در فضا ناپدید می‌شود. کاربران شبکه‌های اجتماعی از کنار این موضوع نیز به راحتی گذر کردند تا بار دیگر رئیس‌جمهور سخن جذاب دیگری بگوید.

روزنامه شتر

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۲۶ تیر ۱۳۹۸ ۱۴ ذی‌القعده ۱۴۴۰ ۱۷ جولای ۲۰۱۹ ۳۰ سال شانزدهم ۳۴۷۷ شماره ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰ اذان مغرب ۲۰:۴۰ اذان صبح فردا ۴:۲۰ طلوع آفتاب ۶:۰۲

روزنفر۱۰

کارتون خواب

► **یوگسلاو ولاهوویچ**



تجربه دیگران

سیاست، نان تافتون و کویت

نشریه دیلی‌میل گزارشی را از خبرگزاری فرانسه منتشر کرده است که به ارتباطات اجتماعی مردم زیر سایه اختلافات سیاست‌مداران خلیج فارس می‌پردازد. این خبرگزاری به سراغ یک رستوران در مرکز شهر کویت رفته است تا با اشاره به قدمت و میزان مشتری آنها به یک نکته مهم اشاره کند: «سیاست تأثیری در روابط دوستانه مردم نخواهد گذاشت». رستوران ولیمه که بوی نان‌هایش در سراسر بازار مباریکه مرکز شهر کویت می‌پیچد، یکی از مکان‌هایی است که خبرنگار به سراغ آن رفته است؛ رستورانی قدیمی با مشتریان ثابتی که سعی می‌کنند در ماه چند بار به آن مراجعه کنند و نان‌ها در یک تنور سنتی مانند همان چیزی که ما در ایران داریم، تهیه می‌شود. خلیل کمال یکی از مشتری‌هاست که از کتاب و بیاز و نان تازه‌ای که



سرو می‌شود، لذت کامل می‌برد، اما شیوه تهیه نان تافتون برای بسیاری از مشتریان هم جز، ویژگی‌ها و جذابیت‌هایش محسوب می‌شود؛ لحظه‌ای که با آن جوب بلند، سعی می‌شود نان از دل تنور بیرون آورده شود. هر چند تافتون برای ما ایرانی‌ها نان شناخته‌شده‌ای است که صبح، ظهر و شب در کنار غذایمان استفاده می‌کنیم، روبروایی کویتی‌هایی با نان از طریق این رستوران ممکن شده است، نالی که به نظرشان بسیار خوشمزه است و حاضرند گاه ساعت‌ها در صف آن بایستند. به قول یکی از مشتریان ۶۰ساله، آن نان تافتون تنها نان ایرانی است که تا تا به حال تجربه‌امور است. حسن عبدالله زارخیا، یک کویتی ۷۰ساله متولد ایران، مالک این رستوران است و روزانه بیش از ۴۰۰۰۵۰۰ نان در تنور آن تهیه و به مشتریان ارائه می‌شود. هر چند برخی از کویتی‌ها سعی کردند از مادر یا همسرشان

مردم کویت دارند. به گفته جاسم عباس، متخصص میراث فرهنگی «سیاست منطقه‌ای تأثیر عمده‌ای بر زندگی اجتماعی کویت ندارد». او تأکید کرد: «سیاست، دوستی بین مردم را نابود نمی‌کند». او به خبرگزاری فرانسه گفت: «علی‌رغم تنش‌های کنونی و آنچه در جنگ (۱۹۸۰-۱۹۸۸) بین عراق و ایران اتفاق افتاده، نان تافتون تنها نان ایرانی است که تا به حال تجربه‌امور است. حسن عبدالله زارخیا، یک کویتی ۷۰ساله متولد ایران، مالک این رستوران است و روزانه بیش از ۴۰۰۰۵۰۰ نان در تنور آن تهیه و به مشتریان ارائه می‌شود. هر چند برخی از کویتی‌ها سعی کردند از مادر یا همسرشان

پیشخوان

بود؟ رابطه دولت و سازمان مدنی در این شرایط باید چگونه باشد؟ ... پاسخ داده شود. همچنین مطالب دیگری با عنوان‌های دموکراسی به زبان ساده، نوآوری اجتماعی، شوراباری‌ها؛ پاتوق سیاسی یا بنگاه اقتصادی شماره تلاش شده است از نگاه کارشناسان به سوآلاتی مانند:

اقدامات این سازمان‌ها چقدر قبل، حین و پس از بحران نتیجه‌بخش بوده‌اند؟ سازمان‌های غیردولتی از شرایط پیش‌آمده چه تجربه‌هایی به‌دست آوردند؟ آیا این تجربه‌ها در بحران‌های احتمالی آینده مؤثر خواهد

پشت تاریخ

هر اتفاقی بیفتد در ایران می‌مانیم



► **مانده طهماسبی**
► **بازیگر و کارگردان**

زمینه کاری در محکم‌شدن تفکر و علاقه ماندن در ایران بسیار تأثیرگذار بوده است و اگر نمی‌توانستم در ایران کار کنم، حتماً همان سال‌ها خیلی زود به آلمان برمی‌گشتم. دومین دلیل هم خانواده بود. هم مادر فرهاد و هم مادر من و نزدیکانم بودند که باعث شدند در کنارشان بمانیم و این‌طوری دیدیم که کم‌کم در اینجا جا می‌افتیم. البته برای فرهاد راحت‌تر بود. برای او خاطرات شمیران با کوچه‌باغ‌ها و کوه‌هایش زنده می‌شد. اما من نمی‌توانم شعار بدهم و به دروغ بگویم که خاک و عرق وطن و... از آن سو هم من در شرایط بدون حجاب بزرگ شده بودم و همان سال اول هر آن امکان داشت که برگردم، اما کم‌کم به شرایط عادت کردم و انتخاب کردم بمانم. بعد هم آن‌قدر درگیر کار و زندگی شدم که دیدیم اینجا می‌شود زندگی کرد و حالا هم ۲۰ سالی از آن موعد می‌گذرد.

دیگر میلی به بازگشت ندارم با آنکه در برلین زندگی خوبی داشتم و هنوز هم بهترین دوستانم در آنجا هستند و با هم رفت و آمد و مراوداتی داریم. همین دو سه هفته پیش نزد بهترین دوستم در برلین رفته بودم و شب برگشتم، اطرافیان می‌گفتند: به ایران نرو! جنگ همین روزها شروع می‌شود؛ اما جواب دادم و گفتم اگر جنگ هم بشود، شما فکر می‌کنید برمی‌گردم؟ نه، دیگر برگشتی در کار نیست! شما اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها می‌خواهید آنجا را مثل عراق و سوریه کنید که مجبور به کوچ شویم، این چه کاری است که شما دارید می‌کنید؟ انگار حافظه تاریخی ندارند؛ در آغاز دهه ۸۰ قرن بیستم هم با راه‌انداختن جنگ علیه ایران خیلی از ایرانی‌ها کوچ کردند و ما در آن سال‌ها به هم‌وطن‌هایمان کمک می‌کردیم که در آلمان مستقر شوند. هنوز هم انگار بدشان نمی‌آید جنگی راه بیندازند و باز هم عده زیادی را آواره کنند و بعد هم بگویند اینها کی هستند که وبال گردنمان شده‌اند. چنان‌چه این روزها از بودن سوری‌ها و عراقی‌ها در کشورشان چندان راضی نیستند. خب مراقب باشند که جنگ راه بیندازند! حالا دیگر در ایران جا افتاده‌ایم و زندگی‌مان را می‌کنیم و این روزها در دو سریال دارم بازی می‌کنم و یک تئاتر هم فرهاد آئیش احتمالاً آخر سال ۹۸ با اوایل سال آینده به صحنه بیاورد، همه اینها دلایل خوبی هستند که آدم را وایسته کند و یک جا بماند!

نگاه سبز

از لندن تا تهران چقدر راه است؟!



► **محمد درویش**

بیش از هزار پزشک، از جمله ۴۰ پروفیسور، چندین چهره برجسته از بخش بهداشت عمومی و رؤسای پیشین کالج‌های سلطنتی بریتانیا در مقابله با بحران محیط‌زیستی در نامه‌ای از مردم خواسته‌اند با نام‌مانی مدنی می‌نویسند: اعتراض خویش را به گوش رهبران انگلستان و دنیا برسانند. این پزشکان می‌گویند: سیاست‌های دولت در حد اندوهناکی نامناسب است و از سیاست‌مداران و رسانه‌ها درخواست می‌کنند با واقعیت‌های بحران محیط‌زیستی که در حال رشد است، سرواړانتر وارد عمل شوند. آنها می‌نویسند: «ما به عنوان افرادی که مراقبت و محافظت حرفه‌ی ماست، نمی‌توانیم سیاست‌های جاری که آسیب‌پذیرترین‌ها در جهان را به سمت یک فاجعه محیط‌زیستی بزرگ سوق می‌دهد، تحمل کنیم. ما به‌ویژه به‌دلیل تأثیرات افزایش دما بر سلامتی و با توجه به پیش‌بینی‌ها در زمینه فروپاشی جامعه و مهاجرت‌های بزرگ ناشی از آن نگران هستیم. چنین فروپاشی موجب آسیب‌رسانی به سلامتی جسمی و روحی به میزانی بی‌سابقه می‌شود».

پزشکان نامبرده از جنبش اعتصاب دانش‌آموزان که با گرتا تونبرگ، نوجوان سوندی، آغاز شد و به یک اعتصاب عمومی در پاییز آینده فرامی‌خواند، پشتیبانی می‌کنند. بینگ جونز، یک متخصص خون‌شناسی (هماتولوژیست) بازنشسته از شفیلد، می‌گوید: «اکتون بیشترین مقدار از یخ‌های شمالگان، از حیات وحش و زمین‌های حاصلخیزمان را از دست داده‌ایم. مسیر ما به سمت افزایش دمای سطح درجه سانتی‌گراد با بیشتر در حرکت است. برای محدودکردن یک آسیب اجتناب‌ناپذیر، باید بلافاصله اقدام کنیم». بسیاری از پزشکانی که این نامه را امضا کرده‌اند، بحران محیط زیست را با یک فرد بیمار مقایسه می‌کنند. آرتی بانسال، یک پزشک عمومی از شفیلد، می‌گوید: «کره خاکی تب دارد و شبیه به یک فرد بیمار، سامانه‌اش در حال درهم‌شکستن است. ما فرصت داریم این تب را تحت کنترل بیاوریم و ما این دین را به کودکان‌مان و دیگر موجودات به‌دهکاریم». نگارنده نامه مذکور، دکتر دیوید پنچپون، از دانشگاه اکستر و مدیر پیشین بخش توسعه پایدار بهداشت عمومی انگلستان، به انکارناپذیری شواهد علمی و تجربی از شکست اقلیمی اعتقاد دارد و می‌گوید: «آنچه زندگی را



شنیده نمی‌شود؟ وقتی در بریتانیا فقط بر اثر آلودگی هوا در سال گذشته بیش از ۵۰ هزار نفر دچار مرگ زودرس شده‌اند، چگونه ممکن است این رقم در ایران که فقط ۲۰ درصد خودروها و سوختش استاندارد یورو۴ دارد، در حد ۳۵ هزار نفر در طول یک دهه اخیر ثابت مانده باشد؟ چه کسی باید به مردم و مسئولان شجاعانه هشدار داده و آنها را از خواب خرگوشی بیدار کند؟

تولدی دیگر

زندگی واقعی آقای ف.ب

کیهان خانجانی

«و این استادم مرا سخت عزیز داشت و حرمت نیکو شناخت. و پس از وی کار دیگر شد. نوبت درشتی از روزگار در رسید و من به جوانی به قفس افتادم و خطاها رفت. تا افتادم و خاستم و بسیار نرم و درشت دیدم. و همه گذشت. و مردی بزرگ بود این استادم. سخنی ناهموار نگویم. و چه چاره بود از بازنمودن این احوال در تاریخ؟». دبیر، ابوالفضل بهیقی **او:**مرد سنگری ساخته بود از کتاب‌ها؛ چیده بر هم، چون کبسه‌های شن. میانشان می‌نشست. می‌خواند و می‌خواند و می‌خواند. تلفن چون بیسیم سنگر، کنش‌ارش. کامپیوتر چون ابزار عملیات، روبه‌رویش. کاغذ چون قطع‌نامه زیر دستش. می‌نوشت و می‌نوشت و می‌نوشت. سپس از نوشته‌ها موشک کاغذی می‌ساخت. شلیک می‌کرد. موشک‌ها را از پنجره طبقه سوم خانه‌اش در خیابان کریمخان، خیابان آبان جنوبی، کوچه کیوان، پلاک ۱۰ پرتاب می‌کرد. با جنگ می‌جنگید تا دیگر جنگند با او و ماندن‌ان او!.. همسر: نه از آن دست زنان که می‌سوزند و می‌سازند. از آن دست زنان که هم نظر می‌دهد، هم حرف‌چینی می‌کند، هم قوت قلب می‌دهد. آقای ف. ب چشم خوبی ندارد برای دیدبانی، قلب خوبی ندارد برای پُرسکاری. ۲. فرزندان: می‌فهمند و نمی‌گویند چرا پدر را آن تخصص تحصیلی و شعور شغلی، فقط آن‌قدر درآمد دارد تا که پول، وسیله‌ای باشد برای هدف؛ ساختن موشک کاغذی. ۳. دوستان: آنان که نزدیک‌اند به او، حیران‌اند: این هجمه از کار، مسئولیت، خواندن، نوشتن، با وجود آن چشم‌ها، با وجود آن قلب و اخلاق حرفه‌ای؛ مروت با دوستان، عدم مدارا با سانسور.

۱.سا:چطور ممکنه کسی ادعا بکنه تموم اینها رو خونده؟ این‌همه کتاب که ازخوشن فکت می‌آره، این‌همه کتاب که هرسال توی جایزه ادبی داوری می‌کنه، این‌همه کتاب که براخوشن نقد می‌ذاره و نقد می‌نویسه، این‌همه کتاب که براش ایمیل می‌شه، شاید آقا نیروی موآربی داره و زمان رو نگه داشته و چند برابر ما عمر کرده و نمی‌دونیم! ۲. این مقدار نوشتن و نوشتن و نوشتن که چی؟ فقط از سال ۸۰ تا ۹۰ به گواهی ویکیپدیا ۴۱۱ نقد و مقاله و مرور کتاب در نشریات و ۴۷۷ مطلب از این نوع توی فضای مجازی. در کنار ۱۵ رمان و ۷ مجموعه داستان و ۸ کتاب در حوزه نقد ادبی، به همراه ۱۵ اثر بلا تکلیف توی ارشاد. ۳. این‌همه ادبیات توی پایتخت نوشته می‌شه، هیچ‌جی! آقا فقط چشمش به شهرستانه؛ جنوب و شمال و شرق و غرب ایران.

ایشان:به استحضار می‌رساند سوزه مورد نظر، آقای ف. ب همچنان مورد پیگیری است. اما به‌رغم تلاش مجدانه، عجالتاً ابهامات بسیاری موجود در رفتار، آثار و مراودات وی همچنان پابرجاست. در این فرصت مقتضی، مراتب به پیوست مدارک لازم ارسال خواهد شد. تا مخته‌مشدن پرونده، مستدعی است اوامر را امر به ابلاغ فرمایید. گزارش دور نخست شنوده‌ها و مشاهدات میدانی تا تکمیل نهایی بدین شرح تقدیم می‌شود: **دیده‌ها:** موشک‌های کاغذی بسیار شبانه‌روز از پنجره اتاق نامبرده به سمت هدف‌هایی نامعلوم پرتاب می‌شود. ۲. تشکیل جلسات برای برگزاری جایزه ادبی مهرگان. ۳. حضور مدام مأمور اداره پست، تقریباً ظهر هر روز، جلوی درب منزل وی. **من:**۱. پاییز ۸۴، تهران، خیابان انقلاب، نقد مجموعه داستان «سپیدروز زیر سی‌وسه‌پل» به کوشش آقای ف. ب. با حضور منتقدان، نخستین کتاب من است و نخستین کتاب داستان ناشر نشرشیران‌ام، با ظاهری سخت آماتوری. آقای ف. ب چنان فروتنانه و صمیمانه و دوستانه برخورد می‌کند که هیچ احساس غریب نمی‌کنم. ۲. مجموعه داستانم «جیای زاینده‌رود» را برای آقای ف. ب می‌فرستم. مطالعه می‌کند و حاشیه‌نویسی می‌کند و پست می‌کند، همراهِ نامه‌ای با این آغاز: «کیهان عزیز، تو اطمینان کردی و کلید خانه‌ات را به من دادی، نمی‌توانم در حق مالت خیانت کنم» و سه داستان از ۱۲ داستان را با متانت و شفافیت و دلالت، بد می‌داند. غر می‌زنم و بدبوی‌ها می‌گویم اما بازنویسی می‌کنم. ۳. رمانم «بند محکومین» را برای آقای ف. ب ایمیل می‌کنم. کتاب را صفحه‌آرایی می‌کند، ریختن می‌گیرد، دو بار می‌خواند، هر بار دو یا سه نوبت تماس می‌گیرد، با ذکر شماره صفحه، به نکاتی در حُسن و در عیب اشاره می‌کند، در پایان نظراتش را ایمیل کرده و حتی توضیحاتی تفسیری/تشریحی مبسوط نیز می‌دهد. برای چه این کارها را می‌کند؟ نانی در کار است؟ برای که این کارها را می‌کند؟ نمی‌دانم در کار است؟ آن‌قدر فروتنی و قدرشناسی در امثال من هست که اگر موفقیتی حاصل شد، سهم امثال او را بر زبان بیاوریم؟ **تو:** هنر، ادبی‌کردن یک آن، در شعر، در داستانی، در هر آثری است. می‌خوانی و می‌خوانی و می‌خوانی، چراکه بر این گمانی که در هر نوشته، چندین و چند سال نگه‌داشتنِ زمان را تجربه می‌کنی و آن را از آن خود می‌کنی و عمری که زیسته‌ای، زمانش دیگر خطی نیست، حجمی است. می‌نویسی و می‌نویسی و می‌نویسی؛ چراکه بر این گمانی که در هر نوشته، زمان را نگه می‌داری، عمرت در ساعت می‌گذرد اما در متن نمی‌گذرد. **شما:** هنر مرگ، ایستادن زمان است / هنر هنرمند، ایستادن زمان است / مرگ در ۶۷سالگی زمان شما را ایستاند / اما بسیار بیش از آن در زمان زیستید / نامیراتر از مرگ / از مرگ و مرگ‌آواران یاد نمی‌کنند / از شما و نام‌آوران یاد می‌کنند.

ای فتح‌الله بی‌نیاز!